

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«السابع: الأخبار المستفيضة الحاكية لنهي النبي (صلى الله عليه وآله) عن بيع ما ليس عندك، فإنّ النهي فيها إمّا لفساد البيع المذكور مطلقاً بالنسبة إلى المخاطب و إلى المالك، فيكون دليلاً على فساد العقد الفضولي...»

ایراد هفتم

دلیل هفتم مرحوم تستری (ره) بر بطلان «من باع شيئاً ثم ملكه و أجاز» یک دسته روایاتی است که ایشان به آن استدلال کرده بر این که چنین معامله‌ای باطل و فاسد است. این روایات در یک تقسیم بندی، به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک طایفه، روایات عامه است، که عمومیت دارد و در خصوص ما نحن فيه وارد نشده و عموم آن ما نحن فيه را هم شامل می‌شود و قسم دوم روایات خاصه است که در موارد مخصوص وارد شده و برای خصوص ما نحن فيه ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم.

روایات عامه

اما روایات عامه همان روایاتی است که قبلاً هم مرحوم شیخ (ره) متعرض شده‌اند، که به نحو مستفیض هم هست و عنوان خبر واحد را ندارد، پیامبر (صلي الله عليه وآله و سلم) فرمودند: «لا تبع ما ليس عندك». تردیدی نیست که کلمه «عندك»، دلالت بر معنای خودش ندارد، بلکه کنایه است، که دو معنای کنایی برای آن بیان کرده‌اند؛ یکی این که یعنی آنچه که مال تو نیست، «لیس عندك»، یعنی «لیس ملكك»، ملک تو نیست.

احتمال دوم این است که «عندك» کنایه از قدرت بر تسلیم باشد، یعنی آنچه را که قدرت بر تسلیمش نداری نفروش، که در اینجا عمدتاً فقهاء همان معنای اول را مطرح کرده و گفته‌اند: «لا تبع ما ليس عندك»، یعنی آنچه مال تو نیست نفروش.

حال «لا تبع» در این روایت، نهی است و نهی هم ظهور در فساد دارد، در نتیجه روایت دلالت دارد بر این که اگر انسان، مال غیر را بفروشد، این بیع و معامله فاسد است.

در اینجا هم دو برداشت از این روایت شده است؛

برداشت اول؛ بعضی فساد مطلق را از روایت فهمیده‌اند، یعنی اگر انسان مال غیر را بفروشد، این معامله فاسد است و نه برای خود بایع واقع می‌شود و نه برای مالک اصلی، که حتی دلالت بر فساد بیع فضولی هم دارد.

برداشت دومی که از این روایت شده، این است که این بیع نسبت به مخاطب فاسد است، «لا تبع»، یعنی اگر چیزی را که مال تو

نیست فروختی، این فاسد است، یعنی برای تو اثری ندارد و این معامله برای تو واقع نمی‌شود، اما نسبت به مالک اگر اجازه داد، روایت ساکت است.

بنا بر هر دو برداشت از این روایت، مرحوم تستری(ره) فرموده است که: دلالت دارد بر این که اگر انسان مال غیر را فروخت، این معامله برای این مخاطب(یعنی بایع) فاسد است و در فسادش هم فرقی نمی‌کند که بعداً این مخاطب مالک شود و اجازه دهد و یا اصلاً مالک نشود. این معامله برای این مخاطب، به طور کلی از اثر ساقط می‌شود و دیگر هیچ اثری برای این مخاطب یعنی همین بایع فضولی ندارد.

روایات خاصه

مرحوم تستری(ره) بعد از استدلال به این روایات عامه، روایات خاصه و روایاتی را که در خصوص ما نحن فیه وارد شده بیان کرده، که مجموعاً 5 روایت خاص را در اینجا عنوان و استشهاد کرده‌اند که بعضی از این روایات، از حیث مورد و بعضی هم از جهت تعلیلی که در روایت وارد شده، استفاده می‌شود که اگر انسان مال غیر را فروخت و بعد آن را از مالک اصلی خرید، این معامله اول باطل است.

این روایات خاصه ظهور دارد در این که اگر انسان قبل از این که مالک مالی شود، آن را فروخت و بعد از مالک اصلی برای خودش خرید، معامله اول باطل است.

تطبیق عبارت

«السابع: الأخبار المستفیضة الحاكية لنهي النبي(صلى الله عليه وآله) عن بيع ما ليس عندك»، اخباری که به حد استفاضه رسیده، که پیامبر(صلى الله عليه وآله) فرمودند: «لا تبع ما ليس عندك»، کلمه‌ی «عندك» یا کنایه از ملک است، آنچه را که ملک تو نیست نفروش و یا کنایه از قدرت بر تسلیم است، یعنی آنچه را که قدرت بر تسلیم آن نداری نفروش.

حال در این که کنایه از کدام یک از این دو است، آیا پیامبر(صلى الله عليه وآله) قدر مشترک بین این دو را اراده فرموده یا یکی از این دو را؟ که این خودش محل بحث بین فقهاء است، اما در اینجا در صورتی مرحوم تستری(ره) می‌تواند استدلال کند، که کلمه‌ی «عندك» کنایه از ملک باشد.

«فإن النهي فيها إمّا لفساد البيع المذكور مطلقاً بالنسبة إلى المخاطب و إلى المالك»، «لا تبع» نهی است و نهی هم دلالت بر فساد دارد، که در این روایات؛ یا مطلقاً دال بر فساد بیع مذکور است، یعنی این بیع، هم برای مخاطب که بایع فضولی است و هم برای مالک اصلی فاسد است. «فیكون دليلاً على فساد العقد الفضولي»، که نتیجه این می‌شود که این نهی، دال بر این است که عقد فضولی فاسد و باطل است.

«و إمّا لبيان فساد بالنسبة إلى المخاطب خاصة كما استظهرناه سابقاً»، و یا دلالت بر فساد بیع نسبت به مخاطب خاصاً دارد، یعنی این معامله برای بایع فضولی اثری ندارد، که قبلاً هم مرحوم شیخ(ره) این روایت را بیان کرده و معنا کرده‌اند، «فیكون دالاً على عدم وقوع بيع مال الغير لبائعه مطلقاً و لو ملكه فأجاز»، که در این صورت، این نهی دلالت بر عدم وقوع بیع مال غیر برای بایع دارد و این بیع مطلقاً برای بایع فضولی واقع نمی‌شود، یعنی ولو این که بایع بعداً مالک شود و اجازه دهد و یا این که این بایع اصلاً مالک نشود.

«بل الظاهر إرادة حكم خصوص صورة تملكه بعد البيع»، بعد مرحوم شیخ(ره) در اینجا استظهار کرده‌اند که به نظر ما روایت دلالت دارد بر این که بیع برای بایع واقع نمی‌شود و بعد فرموده‌اند: استظهار دومی هم داریم که روایت اصلاً می‌خواهد این صورت دوم را بگوید که: اگر بایع مالک شد و اجازه داد، باز بیع برای او واقع نمی‌شود، چون آن صورتی که بایع مالک نشود، خیلی روشن است که معامله برای او واقع نمی‌شود و این بیع برای او هیچ اثری ندارد و آنچه که نیاز به بیان دارد، این است که پیامبر(صل الله علیه و آله) بفرماید: حتی اگر بایع فضولی بعداً هم مالک شد و اجازه داد، باز فایده‌ای ندارد.

«وإلا فعدم وقوعه له قبل تملكه مما لا يحتاج إلى البيان»، اما اگر حکم خصوصی به این صورت نباشد، این که بیع قبل از اینکه مالک شود، برای بایع واقع نمی‌شود، احتیاج به بیان ندارد. بعد پنج روایت خاصه را که در ما نحن فیه وارد شده، بیان کرده‌اند؛

«و خصوص رواية يحيى بن الحجاج المصحح إليه»، روایت یحیی بن حجاج که تا یحیی تصحیح شده، یعنی سند روایت یحیی بن حجاج مورد مناقشه قرار گرفته، که دیگران این مناقشه را جواب داده‌اند و لذا سند روایت تا یحیی بن حجاج تصحیح شده است. بعضی ضمیر «إليه» را به امام(علیه السلام)، برگردانده‌اند که این درست نیست، بلکه ضمیر به یحیی بن حجاج بر می‌گردد.

«قال: «سألت أبا عبد الله(عليه السلام) عن الرجل يقول لي: اشتر لي هذا الثوب و هذه الدابة و بعنيها، أربحك كذا و كذا. قال: لا بأس بذلك، اشترها و لا تواجهه البيع قبل أن تستوجبها أو تشتريها»»، یحیی می‌گوید: از امام صادق(علیه السلام) از این مورد سؤال کردم که مردی به من می‌گوید: این لباس و این دابّه را برای من بخر و بعد آنها را به من بفروش و این مقدار هم به تو سود می‌دهم، امام(علیه السلام) فرمودند: اشکالی ندارد، بخر و بعداً به آن مرد بفروش، اما قبل از این که استیجاب کنی و یا این که آن مال را بخری، بیع را قطعی نکن.

پس صورت مسئله این شد که یحیی بن حجاج به امام(علیه السلام) عرض می‌کند که مردی به من می‌گوید که: این دابّه را بخر و بعد به من بفروش و این مقدار هم به تو سود می‌دهم و حضرت می‌فرمایند که: مانعی ندارد، منتهی شرط می‌کنند که قبل از این که دابّه را از مالک اصلی بخری، حق نداری با آن مردی که به تو پیشنهاد داده، بیع را قطع کنی.

«و رواية خالد بن الحجاج، قال: قلت لأبي عبد الله(عليه السلام): الرجل يجيئني و يقول: اشتر هذا الثوب و أربحك كذا و كذا»، روایت دوم روایت خالد بن حجاج است که به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد که: مردی به من پیشنهاد می‌دهد که این لباس را برای من بخر و این مقدار به تو سود می‌دهم، «قال: أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟ قلت: بلى. قال: لا بأس به، إنما يحلّ الكلام و يحرم الكلام»، حضرت فرمودند: آیا این معامله به این نحو است که اگر می‌خواهد می‌گیرد و اگر می‌خواهد ترک می‌کند؟ عرض می‌کند: بله حال که لباس را خریدم اگر بخواهد بر می‌دارد و اگر نخواهد بر نمی‌دارد. حضرت می‌فرمایند: اشکالی ندارد. شاهد در اینجا است که قبل از این که این لباس را بخرد، حق ندارد معامله را با آن مرد قطعی کند. بعد حضرت تعلیلی می‌آوردند که «إنما يحلّ الكلام و يحرم الكلام».

«بناءً على أن المراد بالكلام عقد البيع، فيحلّ نفياً و يحرم إثباتاً، كما فهمه في الوافي»، در اوایل کتاب البیع مرحوم شیخ(ره) این روایت را آورده و در آن چهار احتمال داده‌اند و در اینجا هم به بعضی از آن احتمالات اشاره کرده و فرموده‌اند: این روایت در صورتی شاهد برای تستری هست؛ که اولاً مراد از کلام در هر دو جمله، عقد البیع باشد، منتهی این عقد البیع سه فرض دارد؛ یک فرضش، فرض نفی و إثبات است، یعنی اگر نباشد، یعنی اگر روی مالم بیعی منعقد نکنم، می‌توانم در آن تصرف کنم، نفی آن محلل است و وجودش محرم، برای این که اگر گفتیم: «بعث» و بعد در آن مال تصرف کنم، حرام می‌شود. پس یک فرض این است که مراد از هر دو کلام، در هر دو جمله بیع است، منتهی محلل و يحرم به اعتبار نفی و إثبات، که صاحب وافی مرحوم فیض(ره) اینطور فهمیده است.

«أو يحلّل إذا وقع بعد الاشتراء و يحرم إذا وقع قبله»، فرض دوم این است که یحرم و یحلل به اعتبار نفی و اثبات نباشد و هر دو در صورت وقوع عقد البیع است، منتهی یک عقد البیعی داریم، که قبل از اشتراء واقع می‌شود و یک عقد البیعی هم داریم که بعد از اشتراء واقع می‌شود و امام (علیه السلام) می‌خواهند بفرمایند: آن عقد البیعی که قبل از اشتراء است به درد نمی‌خورد و عقد البیع باید بعد از اشتراء باشد. پس در این صورت اگر عقد البیع بعد از اشتراء واقع شد، «یحلل» می‌شود، اما اگر قبل واقع شد، «یحرم» می‌شود.

«أو أنّ الكلام الواقع قبل الاشتراء يحرم إذا كان بعنوان العقد الملزم و يحلّل إذا كان على وجه المساومة و المراضاة»، فرض سوم هم این است که این عقد البیع، در هر دو قبل از اشتراء است، منتهی یک فرضش این است که عقد البیعی منعقد کنیم که تمام و کمال و لازم باشد و یک فرضش هم این است که عقد البیعی منعقد کنیم که فقط صرف توافق است که مثلاً قیمتش چه مقدار است، که اگر قبل از اشتراء و به عنوان ملزم باشد، «یحرم» و اگر به عنوان مساومه و مراضات باشد، «یحلل».

«و صحیحة ابن مسلم، قال: سألته عن رجل أتاها رجل، فقال له: ابتع لي متاعاً لعلّي أشتريه منك بنقد أو نسيئة، فابتاعه الرجل من أجله»، روایت سوم صحیحی ابن مسلم است که از امام (علیه السلام) سوال می‌کند که مردی به دیگری گفت: برای من متاعی را بخر، شاید آن متاع را از تو بخرم، که آن مرد هم، آن مال را به سبب امری که این مرد کرده بود خرید، آیا این معامله درست است؟ «قال: ليس به بأس إنّما يشتريه منه بعد ما يملكه»، امام (علیه السلام) هم فرمودند: اشکالی ندارد، آن متاع را بعد از این که مالک شد، از او می‌خرد، که شاهد در اینجا، «إنّما يشتريه منه بعد ما يملكه» است، که این تعلیل است و دلالت دارد بر این که اگر قبل ما یملکه باشد، اشکال دارد.

«و صحیحة منصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) في رجل أمر رجلاً ليشترى له متاعاً فيشتريه منه»، روایت چهارم صحیحی منصور بن حازم است که از امام (علیه السلام) سوال می‌کند که شخصی به یک مردی امر کرد که متاعی برای او بخرد، آیا می‌تواند از او بخرد؟ بعد از «منه» یک علامت سؤال بگذارید، «قال: لا بأس بذلك إنّما البيع بعد ما يشتريه»، این اشکالی ندارد، چون بیع بعد از این که خریداری شد، انجام می‌گیرد.

«و صحیحة معاوية بن عمّار، قال: «سألت أبا عبد الله (عليه السلام): يجيئني الرجل فيطلب بيع الحرير، و ليس عندي شيء فيقولني عليه و أقاوله في الريح و الأجل حتّى نجتمع على شيء، ثمّ أذهب لأشتري الحرير فأدعوه إليه»، روایت پنجم صحیحی معاویه بن عمّار است که از امام (علیه السلام) سوال می‌کند که یک مردی نزد من می‌آید بیع حریر را از من طلب می‌کند و من هم حریر ندارم، او با من گفتگو می‌کند که چه حریری برای من بخر و من هم می‌گویم: این مقدار سود می‌خواهم و مدتش هم باید این مقدار باشد، تا این که بر مطلبی اتفاق پیدا می‌کنیم، بعد حریر را می‌خرم و او را دعوت می‌کنم.

«فقال: أ رأيت إن وجد مبيعاً هو أحبّ إليه ممّا عندك، أ يستطيع أن ينصرف إليه و يدعك؟ أو وجدت أنت ذلك أ تستطيع أن تنصرف عنه و تدعه؟ قلت: نعم. قال: لا بأس»، امام (علیه السلام) هم فرمودند: چه می‌گویی؟ اگر آنکه به تو گفته، حریر بخر، جنسی دید که برایش خیلی جالب‌تر از آن چیزی است که نزد تو هست، آیا قدرت دارد و می‌تواند به آنچه که محبوب‌تر است منصرف شود؟ شخص گفت: بله می‌تواند این کار را انجام دهد، امام (علیه السلام) هم فرمودند: اشکالی ندارد.

«و غيرها من الروایات»، و غیر این روایات، از روایات دیگری که حالا شیخ (ره) فرموده: «و لا يخفى ظهور هذه الأخبار من حيث المورد في بعضها و من حيث التعليل في بعضها الآخر في عدم صحّة البيع قبل الاشتراء»، بعضی از این روایات از حیث مورد است که متاع و جنس معین خارجی است، که شخص می‌گفت: این لباس را برای من بخر و بعد به من بفروش، تا این مقدار به تو سود بدهم و لباس هم یک متاع معین و مشخص در عالم خارج است و این که گفته: «من حيث المورد»، موردشان مبیع شخصی و مشخص است و بعضی از این روایات هم از حیث تعلیل، بر عدم صحت بیع قبل از اشتراء ظهور دارد، که اگر

قبل از إشتراء به آن کسی که پیشنهاد داده بفروشد، معامله صحیح نیست.

«وَأَنَّهُ يَشْتَرُ فِي الْبَيْعِ الثَّانِي تَمَلُّكَ الْبَائِعِ لَهُ وَاسْتِقْلَالَهُ فِيهِ»، در بیع دوم شرط است که بایع نسبت به آن بیع استقلال و تملک داشته باشد، یعنی بتواند بفروشد یا بفروشد، «و لا يكون قد سبق منه و من المشتري إلزام و التزام سابق بذلك المال»، قبل از این که بخرد، نباید آن را به دیگری بفروشد، به طوری که الزام و التزامی بین طرفین محقق شده باشد.

جواب شیخ(ره) از این روایات

جواب از روایات عامه

بعد مرحوم شیخ(ره) از این روایات جواب داده‌اند، که در جواب از روایات عامه فرموده: در این روایات که پیامبر(صلوات الله علیه و آله) فرمودند: «لا تبع ما ليس عندك»، خواسته‌اند جلوی آن اثر مقصود، یعنی نقل و انتقال منجز را بگیرند و بفرمایند: اگر چیزی مال تو نبود و فروختی، خیال نکن که نقل و انتقال منجز واقع می‌شود، که اثر نقل و انتقال منجز این است که بایع می‌تواند مطالبه‌ی ثمن کند و مشتری هم مطالبه‌ی مبیع. این اثر منجز بر این معامله واقع نمی‌شود، لذا منافات ندارد که اگر بعداً بایع مالک شد و اجازه داد، آن اثر منجز در آن باشد.

تطبیق

«و الجواب عن العمومات: أَنَّهَا إِنَّمَا تَدَلُّ عَلَى عَدَمِ تَرْتَبِ الْأَثَرِ الْمَقْصُودِ مِنَ الْبَيْعِ»، جواب از عمومات این است که آنها دلالت بر عدم ترتب اثر مقصود از بیع دارند. «و هو النقل و الانتقال المنجَز على بيع ما ليس عنده»، که اثر مقصود هم همان نقل و انتقال قطعی است. «علي بيع ...» متعلق به عدم ترتب اثر است، یعنی عدم ترتب اثر در بیع چیزی که مال انسان نیست، «فلا يجوز تَرْتَبِ الْأَثَرِ عَلَى هَذَا الْبَيْعِ، لا من طرف البائع بأن يتصرّف في الثمن»، که ترتب اثر در این بیع جایز نیست، نه از طرف بایع که در ثمن تصرف کند، «و لا من طرف المشتري بأن يطالب البائع بتسليم المبيع»، و نه از طرف مشتری که از بایع، مبیع را مطالبه کند.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ